

سیر تحولات جوامع در فرآیند مدرنیته و درگذار از وضعیت سنتی خود نشان دهنده ی کوچک شدن جهان دین در سامانه زندگی جدید و ساختارهای اجتماعی می‌باشند. به عبارت دیگر دگرگون شدن جایگاه و کارکرد دینی در عرصه حیات جمعی و نیز ظهور مکاتب و ایدئولوژی‌هایی که درصدد پاسخگویی به نیازهای فردی و اجتماعی انسان برآمدند، نشان می‌داد که مذهب، ضمن از دست دادن فلسفه وجودی خود در نظام زندگی اجتماعی پدیده ای رو به زوال است که به تاریخ سپرده شده است.

در این زمینه، نظریه ی سکولاریسم به عنوان نظریه ای که ناظر بر جایگاه حاشیه ای دین در زندگی اجتماعی جدید به عنوان پیامد غیر قابل اجتناب عقلانی شدن و مدرنیته بود، به الگویی غالب در آراء و نظریات اجتماعی بدل گردید. افول دین و زوال تأثیر عملی آن و نیز دنیوی و روزمره شدن فرهنگ و جامعه امری محتوم تلقی می‌شد. این نوع نگرش ریشه در عقاید امیل دورکیم و ماکس وبر داشت. این دو متفکر تحت تأثیر جریان های فکری دوران روشنگری، دین را در عرصه جامعه امری رو به زوال می دانستند. در واقع، دانشمندان علوم اجتماعی با باور تحقق پذیری سکولاریزاسیون، کاهش نفوذ برخی ادیان نهادینه شده را تأییدی بر پیش بینی دنیوی شدن جوامع تلقی کردند.

اما ظهور جنبش های دینی در دهه های پایانی قرن بیستم تردیدی اساسی در روند استیلا ی این نظریه ایجاد کرد. ظهور و گسترش جنبش های سیاسی و اجتماعی دینی موجب شد تا متفکران اجتماعی با چالشی که مبانی نظری و الگوی عملی و حتی ساختارهای بین المللی برخاسته از اقتضائات نظم سکولار را تهدید می کرد، مقابله نمایند.

به این ترتیب نظریه های رقیبی ظاهر شدند که رخداد فرآیند سکولار شدن جوامع را زیر سوال بردند. این نظریه

ها با تاکید بر چالش های مستمری که میان سنت، که عمدتاً جلوه های دینی دارد، و مدرنیته، که فرآیند سکولار شدن جلوه ای از آن است، احیای جنبش های دینی را پاسخی به بحران های نظم متجدد دانستند:

گرایش های دینی نه فقط از بین نرفته است، بلکه در اطراف خود شاهد ایجاد اشکال تازه ای از تمایلات معنوی و حساسیت های مذهبی نیز هستیم. دلایل این مطلب به ویژگی های بنیادین دوره اخیر تجدد مربوط می شود. چیزی که قرار بود به یاری دانش و نظارت فنی روزافزون به صورت نوعی دنیای طبیعی و اجتماعی بیش از پیش مطمئن و آسایش بخش درآید، در عمل نظامی را بوجود آورد که در متن آن حوزه هایی از امنیت نسبی با تردیدهای اساسی و نمایشنامه هایی نگران کننده در باره خطرهای احتمالی در هم تنیده شده اند. باورهای دینی تا حدی زاینده این اعتقادند که گرایش به مبانی و اصول تجدد الزاماً باید متوقف گردد: از این منظر به آسانی می توان مشاهده کرد که چرا بنیادگرایی دینی جاذبه ای خاص پیدا می کند. ولی این تمام مطلب نیست. اشکال تازه معنویت و گرایش های دینی به مفهومی اساسی تر نمایشگر نوعی بازگشت عناصر سرکوب شده اند، زیرا مستقیماً به آن بخش از مفاهیم اخلاقی عالم هستی ارتباط می یابند که نهادهای دنیای متجدد به طور یکپارچه درصدد انحلال شان بوده اند.<sup>۱</sup>

ویا در برخی دیگر از آراء به اهمیت نقش و جایگاه ارزش های دینی در حوزه عمومی اشاره گردید:

جوامع پسامدرن در غرب قادر به تولید ارزش های خود نیستند و بهتر است به جای آن به میراث ارزش های یهودی-مسیحی خود به عنوان منبع اخلاقیات و سیرت نیک توجه نموده و بازگردند.<sup>۲</sup>

از این رو، طی سال های اخیر مقوله نقش و جایگاه ارزش های دینی در نظام اجتماعی موضوع نظریه پردازی ها و منازعات دامنه داری بوده است.

---

۱. گیدنز، آنتونی، "تجدد و تشخص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)"، ترجمه ی ناصر موفقیان، نشر نی، تهران: ۱۳۷۸، ص ۲۸۹-۲۹۰.

۲. یورگن هابرماس، "بازگشت دین" ماهنامه ی همشهری، همشهری دیپلماتیک، ۱۳۸۷، ص ۳۲۶.

وقوع انقلاب در ایران و استقرار حکومت دینی نیز به عنوان مهم ترین مصداق نفی و ابطال روند سکولاریزاسیون تعبیر و تفسیرگردید. با استقرار این الگوی دینی در جامعه ایرانی پرسش های بسیاری در باب مبانی نظری، الگوی عملی حکومت دینی، کارآمدی دین در اداره امور جامعه و ... ایجاد گردید. در پاسخ به این پرسش ها رسالات و تحقیقات بسیاری با عناوینی چون رسالت دین، دین و فرهنگ، دین و ایدئولوژی، دین و ایمان، دین و سیاست، نهاد دین و دولت، دین و جامعه در دهه های اخیر انجام گرفت.

در یک تقسیم بندی کلی می توان گفت که پیوند دین و سیاست در ادبیات متعارف سیاسی ایران به دو معنای ذیل قابل تصور است:

در نگاه اول، دین ناظم امر سیاسی و سامان دهنده رفتارهای فردی و جمعی در جهت مصالح دینی است. این نگاه را می توان در قالب تلاش های نظری مبتنی بر نوعی الهیات سیاسی نشان داد که بر مبنای آن روابط و مناسبات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه اسلامی لزوماً بایستی با توجه به آموزه های دینی به طور عام و قوانین و اصول شریعت به طور خاص سامان یابد.<sup>۳</sup>

در ذیل این نگاه می توان به آراء آقای مصباح یزدی اشاره داشت. در نگاه وی همه حقوق خداوند نشأت می گیرد و سایر حقوق در پرتو حق خداوند به اثبات می رسد. وی با رد پلورالیسم و رویکردهای تفسیری، بر تأسیسی بودن نظریه سیاسی اسلام، جامعیت دین، ناتوانی عقل، ابتنای حکومت برمبنای شریعت تأکید می نماید.

اما نگاه دوم دین را ناظر بر امر سیاسی و متوجه نظارت اخلاقی بر امر سیاست ورزی می داند. در زمینه بحث مذکور

---

۱. واعظ، احمد، "مردم سالاری دینی"، جلد اول، پژوهشگاه فرهنگ و معارف، ۱۳۸۵، ص ۴۵.

گروهی بر این باورند که تجربه نظام دینی طی سه دهه اخیر، اعتبار ارزش های دینی تولید شده توسط اسلام سیاسی را به کلی زائل کرده و جامعه ایرانی آماده پذیرش یک جامعه کاملاً سکولار می‌باشد.

آثار آقایان سروش و حجاریان، بازنمای تلاش های نظری-جامعه شناختی است که برای فهم و معرفی چالش های دین و مدرنیته و فرآیند سکولار شدن جامعه ایرانی صورت گرفته است.

حجاریان در تحلیل تاریخی و جامعه شناختی خود، با تقویت تجربه های زیسته ی خود با مطالعات نظری، پارادوکس حکومت دینی در دنیای مدرن را تحلیل می کند و نشان می دهد که چگونه حکومت دینی سبب شده است تا دین و جامعه عقلانی تر، و در نتیجه سکولارتر، شود.<sup>۴</sup>

عبدالکریم سروش نیز با نقد جامعه ایدئولوژیک در تدبیر برای حل تعارض اسلام و دموکراسی از نوعی سکولاریسم دینی دفاع می کند که در آن دین عهده دار تامین معنویت می شود و در حوزه مدیریت اجتماعی انتظاری از آن نمی رود. این رویکردها پیرامون جایگاه ارزش های دینی در حوزه عمومی به رفتارها و یا رخداد های پرحادثه ای منجر شده است.

---

۱. سراج زاده، سید حسین، "چالش های دین و مدرنیته"، طرح نو، تهران: ۱۳۸۳، ص: ۱۳۸۳؟